

## پیکر بهرام به بغستان تیر

به سال ۱۹۸۴، یک پیکره بهرام اندر دل ایرانشهر ایافتند.<sup>۱</sup> ابر پای این پیکره، به دو زبان پهلوی و یونانی، نوشته ای بود از آن بلاش مهردادان. بلاش، پس از پیروزی ابر مهرداد شاه، به میشان شد به بغستان تیر، و آن پیکره بهرام را اندر آن بغستان نشانند. این نوشته سخن مسعودی به ایاد ابر خدایان اشکانی (ملوک الطوائف): «ایشان زمستان به ایرگ (العراق) ماندند، و تابستان به شیز آذربایگان. به شیز اندر هنوز افدیهای به جای است از کردمانها و نگاره های رنگارنگ ابر پیکره های آسمانی و اختران و گیتی \_ بومها و دریاها و آبادیها و گیاهان و گوسپندان و اباریگ. و هم اندر شیز آتشکده ای است که همه رسته های پارسی بزرگش دارند، و آن را "آذرخش" خوانند. و چون یکی از ایشان به شاهی به رسد، پیاده راه آن آتشکده گیرد، گرامیش دارد، پاره دهد و پدست برد. از بومهایی چون بوم ماد (الماهات) و کوهستان، داشن و خواسته بدان جای برند».<sup>۲</sup> این خرداد به گوید که شاه نواز تیسپون پیاده بدان آتشکده شود.<sup>۳</sup>

پیدا است که کار بلاش اشکانی یک کرده آیینی بود برای دادی گردانیدن خدایی خویش. او پس از به راندن مهرداد شاه، خدای ابر همه میشان گردید، و برای این به بغستان تیر شد. بدین زمان (به سال ۳۹۷ اشکانی = ۱۵۰/۱۵۱ مسیحی) این بغستان تیر به همان بزرگی بود که آتشکده شیز به زمان ساسانیان \_ فردوسی داستان رفتن خسرو ابرویز به آذرگشنسپ آورده است.<sup>۴</sup>

۱. پیکر بهرام-هرکلس به سال ۱۹۸۴ به عراق و نندند. وثیق الصالحی نوشته آن پیکر شناساند.  
W.I. al-Salihi : "Mesenes' Bronze Statue of Weary Hercules", *Sumer*, 43, (1984), 1986, 219-29. "The Weary Hercules of Mesene", *Mesopotamia*, 22, 1987, 160-67, fig. 57-67.

۲. درست آذرگشنسپ است. مسعودی آذرخش را ایدون گزارد: «آذر احد اسماء النار بالفارسیة والحش الطیب».

۳. نک. التنبیه والاشراف، لیدن، ۱۸۹۴، ۹۵.

۴. «وآرمیه مدینه زردشت و سلماس والشیز و بها بیت نار اذرجشنس وهو عظیم القدر عند الجوس کان اذا ملک منهم الملک زاره من المائدان ماشیا ...» (المسالک والممالک لیدن، ۱۸۸۹، ۲۰-۱۱۹) ابن الفقیه (همدانی) پاره نخست این سخن آورد:

بی، ایادی از آن پیاده روی نه کند. (مختصر کتاب البلدان، لیدن، ۱۸۸۵، ۲۸۶)

۵. فردوسی گوید:

دو منزل به شد خسرو (ابرویز) سرفراز	ورا (نیاطوس را) کرد پدرود و پس گشت باز.
دگر هفته برداشت با ده سوار	که بودند بینا دل و نامدار
ز لشکرگه آمد به آذرگشنسپ	به گنبد نگه کرد و به گذاشت اسپ
پیاده همی رفت دیده پر آب	به زردی دو رخساره چون آفتاب.
چو از در به نزدیک آتش رسید،	شد از آب دیده رخسار ناپدید.
یکی هفته می خواند استا و زند،	همی گشت بر گرد آذر نژند.
به هشتم بیامد ز آتشکده،	چو نزدیک شد روزگار سده.
ز زرین و سیمین گوهرنگار	ز دینار و از گوهر شاهوار،
به آتش به داد آن چه پذیرفته بود	سخن هر چه پیش ردان گفته بود.

شاهنامه، م ۷: ۹۴.

نوشتۀ هلنی-پهلویِ بلاشِ مهردادان گوید که: او به سال ۴۶۲ یونانی (سال ۳۹۷ اشکانی)، ابر میشان شاه، مهردادِ پَکَرانِ پیروز گردد، و پیکرۀ بهرام از میشان آورد و اندر بغستان تیر نشانند.

Al. E 462 = A.E. 397 = A.D. 150/ 151

هلنی:

- 1 Ἔτους τοῦ  
καθ' Ἑλληνας  
βξύ βασιλεύς  
βασιλέων Ἀρ-  
σάκης Ὀλόγασος,  
6 υἱὸς Μιραδάτου βα-  
/βα/σιλέως, ἐπεστρα-  
τεύσατο Μεσσήνη  
κατὰ Μιραδάτου βασι-  
λέως υἱοῦ Πακόρου τοῦ  
11 προβασιλεύσαντος καὶ,  
τὸν Μιραδάτην βασιλέ-  
α ἐγδιώξας τῆς Μεσσηνίας  
ἐγένετο ἐνκρατῆς ὅλης  
τῆς Μεσσηνίας καὶ εἰκόνα  
16 ταύτην Χαλκῆν Ἡρακλέ-  
ους θεοῦ, τὴν μετενχθεῖ-  
σαν ὑπ' αὐτοῦ ἀπὸ τῆς Μεσή-  
νης, ἀνέθηκεν ἐν ἱερῶι τῶ-  
δε θεοῦ Ἀπόλλωνος τοῦ  
21 χαλκῆς πύλης προκα-  
θιμένου.

"به سال ۴۶۲ یونانیان، شاهِ شاهان اشک بلاش، پورِ مهرداد شاه، لشکر کشید به میشان، پذیرۀ مهرداد شاه، پورِ پَکَر کی پیش از او شاهی کرده بود. و پس از به راندنِ مهرداد شاه از میشان، خدای ابر همه میشان گشت. و این پیکرِ برنجینِ هرکلس یزد را، که خود از میشان آورده بود، نشانید اندر مانستانِ یزد اپولون پروانِ درِ برنج."

پهلوی:

- 1 [ŠNT iii c xx xx xx x]  
iiii iii (')[rš]k  
wlgšy MLKYN M(L)K'  
BRY mtrdt M(L)[K' ḤS]GY  
'L myšn BR' mtrdt MLK'  
6 BRY pgwr MLKYN MLK' mtrdt  
MLK' MN TMH MRDPW • ḥmk  
myšn ḤDW • ZNH ptkr  
wrtrgn 'LḤ' MH MN  
myšn ḤYTt nykndy B

< sarδ 397 aršag > valayš, šāhān šāh, puhr mihrdād < šāh raft<sup>6</sup> > ō mēšān, ba mihrdād šāh, puhr pakur, šāhān šāh, mihrdād šāh až ōd stōβēnīd<sup>7</sup>, hamag mēšān grift. im padkar varθraγn yazd cē až mēšān ānīd nigand<sup>8</sup> andar tūr byin avišt(ān)ād.

"[به سال ۳۹۷ (اشکانان)]، اشک بلاش، شاهان شاه، پور مهرداد شاه، به میشان لشکر کشید، با مهرداد شاه، پور پکر شاهان شاه، جنگید. مهرداد شاه [شکست داد و] از آن جای به راند، و همه میشان به گرفت. او این پیکر بهرام یزد که از میشان آورد بود، چون نگند، اندر بغستان تیر ایستانید."

(Raham Asha)

خور روز اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ یزدگردی

<sup>6</sup> . SGY-TWN-t ≈ Pers. rav- : raft 'to go, walk'. Here, this ideogram is used for Parth. raf-: raft 'to attack'

<sup>7</sup> . Cf. Bd 213 az ānōh stōbīh dād. Parth. 'stwyn- 'to defeat'.

<sup>8</sup> Pennacchietti خواند 'incidere' nykndn (۱۷۳). مورانو نه پذیرد، چه نگندن به چم "چال کردن، زیر خاک کردن، کندن" ایابد به گواهی فرهنگها؛ و خود nybndn/y پیش نهد به چم "پاره؛ (قربانی)" (۲۳۳-۳۴). لپینسکی چمی نو به nykndn دهد (133) 'déplacer ; détruire'. نگندن آید از ایرانی کهن \*ni-kan "فرود کندن، چال کردن". به اوستائی ni-kan "گور کردن". نک. ویدوداد، ۳، ۴۰: yō narš aśaonō zāmē kahrpa nikaiṇti.

به پارسی کهن ni-kan . نک. نوشته داریوش، بیستون، ۶۷ nikantu ایلامی ri-ip-pi-iš-ni اکدی nasāhu به ایرانی میانه، هم به چم "نسا چال کردن" آید و هم "گنج نهمان کردن" و یا "گنج به بن نهادن". پارسی nigān kun- nigān- . نک. مینوی خرد، ۶، ۹:

ka nasā azēr nigān kird ēsted.

"هنگامی که نسا زیر [زمین] نگان کرده است". نیز داریم nasā-nigānīh . نک. ت د ۲، ۳۹۷. نیز نک. روایات پهلوی، ۴۶، ۵:

u-š gOhr – +sēm – bē nigand u-š kōfihā az hān gōhr bē rōyēnīd.

"و گوهر (سیم) به نگند، و کوهها از آن گوهر به رویانید."

به پارسی و پهلوی nigand و nigān نیز پارسی niyān به چم "هر چیز از زیر زمین نهمان کرده" آید، مانند فارسی نگنده («به معنی دینه هم گفته اند، یعنی آن چه در زمین و غیره پنهان کنند». برهان، ۴، ۲۱۶۴)، و به چم "گوهر و گنج". به ختنی nyanei "گنج" از همان ریشه شاید آمدن. نیز نک. م ۳۳ (پهلوی، ترفان)

angad gēhān pad im nigān ud gazn āfrīdag.

"توانگر جهان، بدین نگان و گنج آفریده."

یک نوشته مانی niyān ī zīndagān نام دارد (م ۲ پارسی، ترفان) ~ قبطی p-thesaurus mponh ~ عربی کنز الاحیاء. پس نگان / نگند هم چم گنج آید. بلاش نیز پیکره بهرام چون گنج به بغستان آورد، و بغستان خود نهانگاه گنج است.